

## رویه قضائی و رویه تفتیشی محاکمات و اعمال شکنجه در مورد متهم

مظفر بقائی کرمانی

بطور کلی در تاریخ حقوق جنائی دو رویه قضائی وجود داشته است یکی رویه اتهامی و یکی رویه تفتیشی. از نظر تاریخی سیستم اتهامی همیشه مقدم بر سیستم تفتیشی بوده است در اوایل قرون وسطی سیستم اتهامی عبارت بود از انطباق رویه مدنی به جریانات جنائی و این رویه مدنی هم از جنگ تن بدن یا دوئل ناشی شده است. دو خصم روبروی یکدیگر قرار می گیرند یکی از آنها که بر اثر جرم خسارت دیده است و تقاضای جبران دارد دیگری یعنی متهم فرضی کسی که خود را بیگناه معرفی می کند. طرح دعوی بطور شفاهی و عمومی است و در برابر شخص ثالث (قاضی) دوئل جریان پیدا می کند قاضی مانند داور مسابقه های ورزشی به قضاوت می پردازد. از مختصات سیستم اتهامی وجود اتهام نیست زیرا در سیستم تفتیشی هم اتهام لازم است در سیستم اتهامی وجود یک متهم کننده لازم می باشد، اگر متهم کننده ای نباشد هر قدر هم جنایت بزرگ باشد مانند مرافعات حقوقی محاکمه ای وجود نخواهد داشت این رویه از رسوم قبایل ژرمنی سرچشمه گرفته است (آنها نیز به نوبه خود این سنت را از قبایل آریائی بارث برده بودند) و در تمام دربارهای فتو دالی جاری بود.

طریقه تفتیشی برعکس اولی مکتوب و مخفی است قاضی عامل اصلی محاکمه است و تفتیش بوسیله او صورت می گیرد. در حقوق روم قدیم بدو سیستم اتهامی رواج داشت ولی در دوره امپراطوری سیستم تفتیشی جای آن را گرفت و در قرون وسطی عیناً همین تحویل بوجود آمد. تفاوت بین این دو رویه اساساً در موضوع دلیل و بیسینه است در طریقه اتهامی

جمع آوری و ارائه مدارک بر عهده طرف خسارت دیده است ولی در طریقه تفتیشی تحصیل دلائل نتیجه تفتیسات قاضی است .

در زمان حکومت فرانک ها کسی که متهم به جنایتی می شد با ادای قسم می توانست بیگناهی خود را ثابت کند این قسم را سوگند تزکیه می گفتند و معتقد بودند که خدا بیگناهان را برای ادای قسم کمک می کند . انواع مختلفی از این سوگند ها وجود داشت از جمله فرو بردن دست در آب جوش ، بدست گرفتن آهن تفته . یا گذشتن از میان آتش ، در قرون وسطی هم این سوگند تزکیه مختص مردان آزاد بود و سوگند بردگان و بیگانگان اعتباری نداشت . سیستم تفتیشی بر عکس سیستم اتهامی سیستمی عالمانه است . دلائل لازمه برای محکمه مکتوب هستند شهادت و مخصوصاً اقرار هم باید نوشته شود ؛ طبعاً در این سیستم اقرار مقام مهمی را احراز می کند و چون این سیستم بهتر از سیستم اتهامی بود با در نظر گرفتن اهمیت اقرار وجود شکنجه قابل توجیه شد . تمام کشورهای اروپائی این سیستم را از حقوق روم اقتباس کردند با استثنای انگلستان که هیچ وقت شکنجه را به دستگاه قضائی خود راه نداد (البته شکنجه استنطاقی نه شکنجه از نظر مجازات که این وجه اخیر در آنجا هم رایج بود) در ابتدای قرون وسطی که حکومت بدست قبایل افتاده بود همانطور که قانون و تشکیلات قضائی روم بدست فراموشی سپرده شده بود شکنجه هم از بین رفت و بر طبق سنن و رسوم قبیله ای رفتار می شد . فقط در روم شرقی و اسپانیا که حقوق قدیم روم را حفظ کرده بودند شکنجه در میان آنها رایج بود . در اوایل قرن دوازده میلادی در یکی از شهرهای ایتالیا در خرابه ای مقداری کتاب قدیمی روم کشف شد و در نتیجه مطالعه این کتابها حقوق دانان با حقوق روم قدیم آشنائی پیدا کردند و خود حقوق جدیدی بوجود آمد با اسم مکتب بولونی و در نتیجه عمل شکنجه هم رواج یافت و این امر البته قابل تفکیک نبود زیرا دستگاه قضائی روم بر اساس سیستم تفتیشی قرار گرفته بود و سیستم تفتیشی هم منجر به شکنجه می شد .

شکنجه کردن بمعنای کلی کلمه ، یعنی رنج دادن و آزار رسانیدن و آن عبارت از

عملی است که بوسیله آن عامل باعث رسیدن رنج و تعب بدیگری یا خودش می شود ( زیرا

نه تنها ممکن است کسی دیگر را زجر دهد بلکه ممکن است خودش را هم زجر دهد ولی این جنبه فعلاً مورد بحث ما نیست) ، تعبیر فوق خیلی کلی است و لازم است انواع مختلف شکنجه مشخص شوند. بدو اعمالی که باعث ایجاد حالات دردناک جسمی یا رنج آور فکری می شوند نه بخاطر ایجاد درد بلکه بمنظوری جز آن اعمال می شوند از شمول شکنجه خارج می شوند. این اعمال باینکه دردناک هستند ولی شکنجه نامیده نمی شوند زیرا واضح است اینجا هدف، رنج دادن و آزار رسانیدن نیست مثلاً معالجه طبی یا عمل جراحی ممکن است و همراه رنج ها و دردهائی باشد که طبیب به مریض تحمیل می کند ولی نه بقصد اینکه او را آزار بدهد بلکه برای اینکه مریض شفا یابد. بنا بر این جراح شکنجه دهنده نیست. دولت هم وقتی که برای خیر عمومی (آنچه ناکه می تواند و باید باشد) از قدرت و اختیاراتی که جزء امتیازات اصلی و اساسی اوست استفاده می کند باینکه اعمال این فشارها بدون ایجاد رنج کم و بیشی نیست از شمول شکنجه خارج است (مثلاً ایجاد زحمت و سخت گیری برای مؤدیان مالیاتی یا کسانی که به نظام وظیفه می روند) زیرا دولت بخاطر آزار دادن به آنها عمل نمی کند و باین که عمل دولت ایجاد نامالایماتی می کند ولی این فشار دولت شکنجه دهنده نیست و قضات محاکم هیچ عمل شکنجه دهنده نسبت به کسانی که آنها را محکوم می کنند اعمال نمی نمایند خواه در محاکمات حقوقی و یا مجازاتهای جبرانی و خواه در محاکمات جنائی و مجازاتهای تنبیهی. شکنجه دادن، به معنای خاص کلمه عبارتست از رنج دادن بدیگری بمنظور اینکه رنج بکشد. یعنی ایجاد حالات دردناکی در معمول. نه تنها عامل، کوششی برای تخفیف درد نمی کند بلکه می خواهد آن را هر چه بیشتر دردناک تر نمایند. در اینجا هم معنی شکنجه وسیع است و لازم است فوراً اقسام مختلفی را به تناسب هدفی که عامل در نظر می گیرد تمیز دهیم. شکنجه شامل سه نوع اصلی می باشد هر چند که در عمل ممکن است درهم آمیخته شود ولی لازم است که بایکدیگر مشتبه نشوند این سه نوع شکنجه از لحاظ نیتی که در آنها بکار می رود متمایز می شوند.

۱ - آزار دادن به دیگری برای لذت بردن از رنج او خواه برای محظوظ شدن

از منظره رنج، یا برای انتقام و خواه برای اطفاء خشم و یا از راه سادیسیم یعنی بطور خلاصه از راه کینه یا شهوت.

۲- رنج دادن به دیگری برای تنبیه کردن او یا برای تربیت کردن او که این نوع شکنجه را می توانیم شکنجه تنبیهی یا تأدیبی بنامیم.

۳- زجر دادن دیگری بمنظور سلب خویشتن داری و آزادی باطنی او که جزئی از جوهر ذاتی و استقلال و تمامیت شخصیت است - زجر دادن برای از بین بردن مقاومت اراده باطنی شخص برای نابود کردن این اراده بوسیله گذشتن از حد استقامت فرد است و رنجی است که قوه تحمل حساسیت او را تمام کند بمنظور اینکه از حالت ناتوانی او استفاده کنند و یک اعتراف یا اطلاعی بدست آورند. مثلاً ایجاد یک درد جسمی یا یک خستگی فکری در فرد مورد شکنجه. یا خستگی ناشی از یک بازپرسی مداوم و بلاانقطاع روز و شب. یا ایجاد یک اضطراب روحی مانند بستن زن و اطفال فرد مورد شکنجه به ستون و تهدید به زدن یا کشتن آنان در صورت مقاومت فرد. تمام اینها تا سر حد درد غیر قابل تحمل بمنظور گرفتن نتیجه مطلوب. این نوع شکنجه را می توانیم شکنجه پلیسی بنامیم.

### شکنجه در یونان قدیم

تمام اقوام قدیم باستانی قوم یهود باشکنجه آشنائی داشتند. بین یونانیها شکنجه سیاسی معمول و مورد قبول بود خواه برای بدست آوردن اطلاعات خواه برای از بین بردن کسانی که به اسرار زیادی واقف شده بودند حتی سرداران قوای دشمن هم ممکن بود برای کسب اطلاعات مورد شکنجه قرار گیرند. این عمل در نظر یونانیان مشروع بود. شکنجه قضائی در بین یونانیان قدیم وجود داشت ولی به درجه قساوت و شقاوت بعضی اقوام دیگر نمی رسید.

ارباب می توانست برای اثبات گفته های خود تقاضا کند غلامانش را تحت شکنجه در آورند و همچنین حق داشت از مدعی بخواهد که بردگان او نیز مورد شکنجه قرار گیرند.

ولی بردگان بدون رضای اربابشان و بدون رعایت شرایطی که او تحمیل می‌کرد شکنجه نمی‌شدند. اما باید همیشه این نکته را در نظر داشت که در نظر قدماء غلام شخصیت انسانی و بطریق اولی شخصیت حقوقی نداشت و در واقع «شیء» بود نه انسان. اظهارات و گواهی‌های یک غلام از لحاظ اخلاقی و قضائی نمی‌توانست مورد اعتماد باشد چون فاقد حس قومیت و مدنیت بود. سوگند خوردن او هم دارای ارزشی نمی‌توانست باشد. اما شکنجه دادن برده برای اقرار گرفتن جایز بود. چشم‌ها و گوش‌های او مطالبی به حافظه‌اش سپرده‌اند و با عکس‌العمل حاصله از شکنجه او، می‌تواند مطالب را از حافظه‌اش بخارج انتقال دهد. اما گاهی وعده آزادی و وعده رهایی از مجازات را به او می‌دادند ولی چون اقرار گرفته می‌شد انجام وعده و تعهد فراموش می‌شد در مورد آزاد مردان (یعنی کسانی که دارای مقام و اهلیت شهری بودن بودند) از شکنجه معاف می‌گردیدند. شهروندان (Citoyens) بنا بر اصطلاح یونان قدیم از شکنجه معاف بودند و فقط بیگانگان و بردگان مورد شکنجه قرار می‌گرفتند.

### شکنجه در روم قدیم

بطوری که می‌دانیم رئیس خانواده در روم قدیم حق مرگ و زندگی بر خویشان و غلامان خود داشت و تمام وظایفی که بعداً به قضات اختصاص داده شد بوسیله او در باره بستگانش انجام می‌گرفت. با این مقدمه اعمال شکنجه در خانواده نسبت به بردگان شگفت‌آور نبود زیرا با توجه به اصل تسلط بر اموال، حق کشتن و نابود کردن و بالتبع خراب کردن ناقص کردن اعضاء در باره اقوام از طرف رئیس خانواده اجرا می‌شد. عده‌ای از نویسندگان و خطبای رومی و مخصوصاً سیسرون در خصوص بی اعتبار بودن شکنجه از لحاظ قضائی مفصلاً گفتگو نموده و ثابت کرده‌اند که این نوع شکنجه بجای کشف حقیقت در واقع بردگان را مجبور به بیان مطالب خلاف حق می‌کند.

این نوع شکنجه در سال ۲۴۰ میلادی بفرمان امپراطور گردیانوس ملغی شد.

### شکنجه آزاد مردان -- مصونیت مدنی

در تشکیلات روم قدیم که مایه تحسین و اعجاب تمام فلاسفه حقوق است حیثیت کسی که دارای اهلیت شهر یعنی شهروند بود او را از ذلت و خواری شکنجه محفوظ نگاه می داشت زیرا شکنجه امر پستی است و مرد رومی که مظهر تمام ملت روم است نباید در معرض شکنجه قرار گیرد. این نکته را باید در نظر گرفت که وقتی سیستم اقتصادی بردگی مشروع باشد منطقیاً شکنجه بردگان غیر مشروع نخواهد بود برای اینکه در آن سیستم غلامان مثل «اشیاء» هستند.

برقراری مصونیت برای آزاد مردان از هر لحاظ عمل حکیمانه ای بود زیرا در اجتماعی که ترس دایم از شکنجه مانع ابراز عقیده و آزادی عمل باشد بدیهی است کلیه نهادهای اجتماع رو به زوال می رود و در آن حال خود حکومت است که فرمان مرگ خود را امضاء و خود را محکوم به فنا می کند. البته نکته دیگری در این مصونیت دخالت داشت که خود پرستی اشراف منش رومی ها بود که مثل آتنی ها برای خود و طبقه خود این مزیت را قائل می شدند و در دوران جمهوریت رم مانند آتن شکنجه مختص بیگانگان و بردگان بود. در تاریخ کلیسا می بینیم سن پل یا بولس قدیس که از رومیان بود که بدین عیسی درآمد و دین عیسی را در روم تبلیغ می کرد (سن پل اولین پاپ بود) با استفاده از همین مصونیت از شکنجه معاف بود و آزادانه به تبلیغ می پرداخت.

### جنایت بر ضد دولت

مجازات اعمالی که امنیت دولت را مختل کند عملی طبیعی و مشروع است ولی تا موقعیکه دولت از نقش واقعی خود (یعنی حفاظت و امنیت عمومی) خارج نشود این جنایت بر ضد مصالح حکومت بشکنجه منجر نخواهد شد ولی اگر از این حد تجاوز کند حکومت شکل توتالیتر به خود می گیرد.

حکومت توتالیتر همان چیزی است که قدما و فلاسفه سیاسی از ارسطو تا منتسکیو

از آن به اسم حکومت استبدادی تعریف کرده‌اند. حکومت استبدادی غیر از سلطنت استبدادی است در دولتی که بصورت استبدادی اداره می‌شود جنایت سیاسی هم از روی تصور کلی حکومت قالب‌گیری می‌شود باین جهت مفهوم جنایت سیاسی بی‌اندازه وسیع و قابل تعبیر خواهد بود و مجازاتش هم دارای حدودی نخواهد بود و همینکه حکومتی باین مرحله رسید شکنجه هم در آن حکومت رایج خواهد شد. قوانین جزائی ملت‌ها مهمترین مشخصه درجه تحوّل اساسی و رشد سیاسی آنها هستند.

یکی از مورّخین باریک‌بین فرانسه در علّت اصلی انهدام دنیای قدیم می‌نویسد: «چه شد که محکمترین و مشهورترین امپراطوریه‌ها (یعنی امپراطوری روم) در قرن پنجم معدوم شد و دنیای قدیم را باخود به انهدام کشانید؟ علّت این سرنگون شدن که چنین خلأئی در دنیا بوجود آورد چه بود؟ این موضوعی است که غالباً مورد مطالعه قرار می‌گیرد. در دوره اخیر امپراطوری روم. دنیا مبدّل به یک زندان شده بود. دولت همه چیز بود و امپراطور خدای روی زمین محسوب می‌شد. در چنین محیطی که تمام فعالیت‌ها بنحوی از انحاء در دستگاہ دولتی متمرکز شده بود لازم بود که جنایت برضد مصالح عالیّه دولت هم مثل سایر چیزها رشد و نمو کند.

جنایت کبیر یا جنایت برضد مصالح عالیّه و دولتی شدن اقتصاد بایک نوع پرستش که از امپراطوریه‌های شرقی اخذ شده بود بستگی پیدا می‌کرد.

امپراطور مورد پرستش واقعی بود و همان طور که گفته شد نیروی و اراده او قانون بود. در چنین جامعه‌ای شمول جنایت برضد مصالح عالیّه حد و اندازه نمی‌توانست داشته باشد. دورترین و کوچکترین و غیر مستقیم‌ترین هتک حرمت باعث مجازات شدید می‌شد. اتهام توهین به مقام امپراطور با تمام جرائم دیگر همراه بوده و بدین ترتیب امکان شکنجه دادن به تمام افراد رومی که در همه قوانین قبلی مستثنی بودند بوجود آمد. مصونیت مدنی اهل روم کهنه شده بود. در اجتماعی که آزادی ببردگی تفاوت زیادی نداشته باشد فرد آزاد با غلام نمی‌تواند در مجازات اختلاف داشته باشد و بالاخره جنبه الهی دولت



به جنایات سیاسی صفت کفر و الحاد می داد اما با تمام این تفصیل در دنیای قدیم که مشهور به قساوت و بیرحمی است شکنجه تحت مقررات و قواعد قضائی معین و بطور عانی انجام می شد ولی در دوران بعد عامل شکنجه خود را مقید به هیچ قید و بند و صورت قضائی هم نمی داند و چون آمرین و عاملین شکنجه پستی عمل خود را احساس می کنند آن را مخفیانه و محرمانه انجام می دهند و گاهی هم وجود آن را انکار می کنند .

### اعتراض بر ضد شکنجه در نزد قدما

آیا ممکن است که این بزرگترین لکّه تاریخ بشریت در طول زمان مورد اعتراض کسی واقع نشده باشد ؟

قدما متوجه این موضوع شده بودند که شکنجه ممکن است مستنطق را راهنمائی کند هم چنانکه امکان دارد او را گمراه سازد بر اثر شکنجه اشتباهات قضائی بیشماری رخ داده که مورخین و حقوق دانان قدیم متذکر شده اند مثلاً در دوران امپراطوری غلام یکی از صرافان مهم شهر روم متهم شد که غلام شخص دیگری را کشته است او را شکنجه دادند غلام زیر شکنجه اقرار کرد و محکوم به اعدام شد . مدتی پس از اعدام او مقتول به روم بازگشت و معلوم شد اصولاً قتلی پیش نیامده است .

یکی از مفسرین ارسطو در خصوص شکنجه می نویسد : « دلایل و شهادت هائی که بوسیله شکنجه بدست می آیند هیچ وجه قطعی و حقیقی نیستند زیرا از طرفی اشخاص قوی و بااستقامتی پیدا می شوند که پوستشان مانند سنگ سخت است و تحمل و شجاعتشان زیاد است اینها همه نوع شکنجه ای را می توانند تحمل کنند ، از طرف دیگر افراد ضعیف و بی جرأت حتی قبل از شکنجه مضطرب می شوند و دست و پای خود را گم می کنند و از ترس شکنجه هر نوع دروغی را اعتراف می کنند بخدی که هیچ نوع اعتمادی به نتیجه شکنجه نمی توان داشت . »

کن تیلین Quintilien می نویسد « در موضوع شکنجه اگر دلایلی برای لزوم آن باشد همان قدر هم دلیل بر ضد آن وجود دارد شما مدعی هستید که این یک وسیله برای



بیرون کشیدن حقیقت از دهان مجرمین است ولی من ثابت می‌کنم که شکنجه غالباً وسیله‌ای است برای اینکه متهمین دیگران را به دروغ متهم سازند زیرا بعضی‌ها که جرأت و تحمل زیاد دارند براحتی دروغ می‌گویند و بعضی دیگر بر اثر ضعف و ترس بدروغ متوسل می‌شوند». ولی رویهم رفته قداما این دلایل را بمنظور استفاده محاکماتی اقامه می‌کردند و مبارزه واقعی برضد عمل شکنجه نکرده‌اند و کمابیش از لحاظ محاکماتی آنرا مفید می‌دانستند. اما از نظر اخلاقی: در آثار قداما اعتراض اصولی برضد شکنجه (از نظر شکنجه) وجود ندارد هرچند که فلسفه اخلاقی قداما قساوت و بیرحمی را در مورد بردگان و حتی حیوانات محکوم دانسته و اگر در آن زمان هم مثل همیشه و حالا طبقات پست و عوام از مناظر خون‌آلود و بیرحمانه (مانند نمایشات سیرک در روم قدیم) لذت می‌بردند و می‌برؤد ولی کسانی که دارای روح بلند و عواطف عالیه هستند از چنین مناظری نفرت دارند مثلاً در تاریخ روم، امپراطوری مانند مارك اورل که از لحاظ تشریفات رسمی ناچار بود در نمایشات سیرک شرکت کند و عده ملاقاتها و انجام کارهای خود را به زمانی موکول می‌کرد که در انژامپراطوری می‌نشست (برای اینکه به آن مناظر نگاه نکند) در عین حال در جریان شکنجه‌های قضائی و توضیحاتی که بدست ما رسیده کمترین اثری از سادیسم دیده نمی‌شود. شکنجه از لحاظ محاکماتی عملی بود که در سنت و عرف وارد شده بود و در نظر قداما اگر کسی در آتن یا در اسکندریه یا در روم پیشنهاد حذف شکنجه را می‌داد او را آدم انقلابی یا دیوانه می‌پنداشتند. برای انسانهای این عصر اگر شکنجه غیر قابل قبول است قبل از هر چیز بعلت قساوتی است که در این کار وجود دارد. برای قداما قساوت یک رذیلت اخلاقی بود و آنرا محکوم می‌کردند اما شکنجه یک عمل قانونی بود که در نظر آنها با قساوت فرق داشت.

### کلیسای کاتولیک و موضوع اقرار

تقریباً در همان زمانی که حقوق‌دانان بولونی در کار احیای شکنجه بودند، فقهای کلیسای کاتولیک هم در زمینه مشابهی مطالعه می‌کردند. تا آن زمان طریقه اتهامی در داد گستره

کلیسا وجود داشت و بطوری که گفتیم در این سیستم عامل اصلی وجود مدعی یا متهم است ولی این رویه برای حفظ انضباط کلیسا غیر کافی بنظر می رسید. لزوم مبارزه جدی بر ضد جنایات روز افزون مباشرین کلیسا، پاپ و دستگاه اداره کننده کلیسا را وادار کرد که رویه تفتیشی را بپذیرند و توسعه دهند. در قرن سیزدهم این رویه در کلیسا بحد تکامل رسید و نظریه مبتنی بر دلایل و اقرار مورد قبول و عمل واقع شد.

ضرب المثلی معروف است که «کلیسا از خون نفرت دارد»، ولی مقام برجسته اعتراف در سیستم دلایل، دادگستری کلیسا را هم به سطح دادگستری غیر مذهبی کشانید. در قرن سیزدهم استعمال شکنجه عمومیت داشت، فتح نهائی حقوق رومی، دوران حکومت آلات و ادوات شکنجه است و این بیرحمی و قساوت در نتیجه مطالعات فیزیولوژیکی هر روز بیشتر تکمیل می شود اما وجدان حقوق دانان کاملاً راحت است. اهمیت اقرار در این سیستم قضائی باندازه ای زیاد است که قاضی فقط مطالب محال را در اقرار متهمین استننا خواهد کرد مثلاً اقرار یک مسیحی به ازدواج بایک زن یهودی یا اقرار یک نفر عین به ارتکاب زنا یا اقرار به قتل کسی که زنده است. فقط ممکن است قاضی تحقیق کند آیا خلاف امر اقرار شده قابل اثبات هست یا نه؟ در حقوق مالوک الطوائفی امر تعقیب متعلق به کسی است که جنایت بر او واقع شده یا به بازماندگان او و اگر متهم کننده ای در بین نباشد تعقیب صورت نمی گیرد و این امر ادامه سیستم اتهامی حقوق قبایل است. در آن سیستم مدعی العموم یا دادستان وجود نداشت و از لحاظ قضائی برای خان (حاکم فنودال) تعقیب مجرمین غیر ممکن بود و بهمین جهت هر قدر جانی بانفوذتر بود فرار از تعقیب آسان تر صورت می گرفت.

وجود این نقائص سبب شد که کم کم به اهمیت اقرار پی ببرند و سیستم اتهامی جای خود را به سیستم تفتیشی دهد.

در بدو امر تکرار شکنجه مانعی نداشت ولی متهم می بایست پس از اقرار در زیر شکنجه مجدداً بحالت آزاد اقرار خود را در حضور قاضی تجدید کند و اگر انکار می کرد

شکنجه دوباره تجدید می‌شد. این بیرحمیها در همه جا (جز در انگلستان) عموماً مورد قبول بود و ادبیات قرون وسطی نشان می‌دهد که بنظر همه عادی و معمولی است. آلفونس دهم پادشاه اسپانیا در مجموعه فرمانهای حقوقی خود در این خصوص می‌نویسد: « حکمای قدیم شکنجه دادن مردان را برای کشف حقیقت تصویب کرده‌اند » ولی این پادشاه اطفال کمتر از چهارده سال و معلم حقوق و زن آبتن و صاحب منصبان سوار و اشراف را از شکنجه معاف می‌کند.

در فرانسه یکی از فرامین لوئی مقدس - که از سلاطین خوش نام فرانسه است - اشخاص در ستکار و شریف و خوش نام را از شکنجه استثنای کند (۱۲۵۴ م.). در فکر این پادشاه متقی منطقاً این طور بوده است که اگر شکنجه یک امر لازمی باشد اقلآً آن را به طبقات پست و ارذل اختصاص دهند. موضوع بسیار جالب توجه در فرمان این پادشاه اینست که اشخاصی که در بالا ذکر کردیم بایستی از شکنجه معاف باشند ولو اینکه فقیر و تهی دست باشند. در قرن بعد از سن لوئی (مقدس) استثنا فقط شامل طبقات عالیه می‌شد اما در همین زمانها هم بطور جسته و گریخته دیده می‌شود که محاکم اقرارهای مأخوذه بوسیله شکنجه را مورد اعتنا قرار نداده‌اند.

پس از مدتی شکنجه بر طبق فرمانهای سلاطین تحت قید و نظم درمی‌آید طبق فرمان سال ۱۴۹۸ در فرانسه قید شده که حکم مربوط به شکنجه دادن متهم بایستی پس از شور جدی در جلسه محکمه بوسیله اشخاص معتبر و باسواد که مشکوک یا مغرض نباشند صادر شده باشد و در ماده ۱۱۴ همان فرمان امر شده است که شکنجه ممکن نیست تجدید بشود مگر بعلت دلایل و قرائن جدید - البته در یک جلسه شکنجه ممکن بود متهم را چندبار زیر شکنجه ببرند ولی آنچه طبق فرمان منع شده است تجدید جلسه شکنجه می‌باشد. بر طبق همان فرمان می‌بایستی صورت مجلس دقیقی از جریان شکنجه با ذکر نوع و آلت شکنجه و مقدار آبی که مصرف شده است و تعداد دفعات تکرار عمل و جریان استنطاق و جوابها و استقامت متهم و اختلاف گواهیهای او تهیه شود روز بعد برای اینکه متهم مهلتی برای تفکر داشته باشد

اورا در محلی خارج از محل اطاق شکنجه استنطاق می کردند و جریان بوسیله منشی ثبت می شد این مقررات در حدود دو قرن بقوت خود باقی بود و تا حدود سال ۱۶۷۰ بر طبق این قوانین رفتار می شد ولی از آنجائی که روحیه قضات و بطور کلی مردم متمایل به این است که اتهام را ثابت کنند و حال آنکه می بایستی در صدد کشف واقعیت باشند- کم کم جریان محاکمات و شکنجه از راه اصلی خود منحرف شد و منجر به صدور فرمان سلطنتی سال ۱۶۷۰ گشت که خیلی شدیدتر از فرامین سابق است .

راجع به اهمیت دلیل صحبت شد و گفتیم برای اینکه اقرار گرفته شود متهم را شکنجه می دادند ولی در موقعی که قراین جمع آوری شده کافی بود نیاز به اقرار نبود .

اینجا به نکته ای می رسم که در فکر قدام شکنجه یک نوع لطف و مرحمت بود بعنوان اینکه یک بیگناهی را محکوم به اعدام نکرده باشند او را شکنجه می دادند . این نحو فکر تا قرن ۱۸ وجود داشت و بعداً راجع به این موضوع بیشتر بحث خواهیم کرد اینجا همیقدر اشاره می کنیم که این نظریه زمینه لازم فکر و دلائل قانونی بود تا قاضی بتواند حکم صادر کند .

(ادامه دارد)